

سرمایه و خودکشی نیروهای کار در فرانسه

احمد بخرد طبع

1

نظام سرمایه داری با مکانیزم وحشیانه خود جهت کسب و اندوخته گری سود و ثروت بر جهان میتازد و برای اینکه قادر باشد اهداف خود را با تضمین و امنیت روبرو سازد، کاربردهای نوینی برای آن اتخاذ میکند که در چارچوب نظم نوین متضاهر میگردد که از دهه هفتاد قرن بیستم آغاز میشود و در دهه نود اوج مییابد که تا بامروز ادامه دارد. بحران عظیم اقتصاد جهانی که از سال گذشته بر همه آشکار گردید در اولین گام نتیجه منطقی تداوم سیستم استثماری سرمایه و نیز در مرتبه دوم اوج سیاست گذاری های نئولیبرالی بر مبنای نظم نوین آن بود. نئولیبرالیسم امپریالیستی سیاست جدید خود را از طریق جهانی سازی و یا موندیالیزاسیون نوین آشکار میسازد که استقلال اقتصادی از حاکمیت سیاسی یکی از ارکان آنرا تشکیل میدهد و در چنین چارچوبی است که دولت - ملت رنگ میبازد و به باور من "نئولیبرال فراملیتی" جای آن را میگیرد، چرا که مرزها جهت تسهیلات هر چه بیشتر در رابطه با تولید و باز تولید و مبادلات آن تمام موانع را از بین میبرد. آنها اهداف خود را از طریق "بانک جهانی" و "صندوق بین المللی پول" رسمیت بخشیده و در یک کلام قانونی میسازند. نظم سرمایه داری امروزی که در چارچوب فرامین نئولیبرالی خود را می نمایند، سیاست نوین خود را در همه ی شرکت ها و واحدهای تولیدی سرازیر میکند. اشتباه فاحشی خواهد بود اگر تصور شود که بحران جهانی اقتصاد در شرایط امروزی، نئولیبرالها را از اریکه قدرت خارج خواهد نمود. برعکس آنها همان اهداف را در اشکال دیگری تداوم خواهند داد و تفاوتی در شکل و نه در محتوا ایجاد خواهد گشت. زیرا شتاب هر چه بیشتر به استثمار، فقر، تبغیض، بیکاری، گرسنگی و انزوای اجتماعی در بطن نظام سرمایه داری نهفته است و هر زمان که احساس ویژه ای به وی دست دهد، اشکال آنرا تغییر خواهد داد بدون اینکه اهداف اساسی آن خدشه دار شوند.

مطابق با آخرین آمار سازمان تغذیه جهانی سازمان ملل (فاتو)، بیش از یک میلیارد از جمعیت کره خاکی در گرسنگی و فقر شدید قرار دارند که بگفته منبع یاد شده، ناشی از تصمیمات سیاست اقتصادی جدید است زیرا ثروت جهانی بصورتی است که باسانی قادر است نه فقط آسایش و رفاه شش میلیارد ساکنین کره زمین را برآورده نماید، بلکه ذخیره های بیکرانی را اندوخته سازد. ولی نظام خودکامه و استثمارگر سرمایه داری، سود و ثروت جهانی را در جهت منابع خویش بخدمت میگیرد و آنرا اندوخته میکند تا بتواند بوسیله آن قدرت عظیمی را کسب نماید و در جهت تداوم و پیشروی اهداف خویش، هر مانعی را با هر وسیله ی ممکن سرکوب کند. آنچه مشخص است کارگران و زحمتکشان جهان در صدر توطئه های استثمار نوین سرمایه داری قرار میگیرند.

در فرانسه با بقدرت رسیدن دور از انتظار "عالیجناب سارکوزی" که مدافع نئولیبرال امپریالیستی است، وضعیت سیاسی - اقتصادی در همین راستا شتاب بیشتری بخود میگیرد و فرامین نوینی به نهادهای تولیدی و شرکت های متنوع اجتماعی سرازیر میشود. بر مبنای چنین فرامینی است

که از فوریه 2008 تا با امروز 25 تن از کارکنان "France Telecom" (اداره تلفن و ارتباطات فرانسه) دست به خودکشی زده اند که در جای خود عمیقن بیسابقه است. البته خودکشی کارگران و کارکنان نهادهای اجتماعی بدلیل عوامل متعدد کاری و تهدیداتی که در رابطه با آن احساس میشود در اقصا نقاط جهان از جمله ایران رواج بیشتری یافته است، لذا ما با یک نمونه از فرانسه به تمام کارگران، زحمتکشان و کارکنان نهادهای اجتماعی در سراسر جهان می اندیشیم و مکانیزم استثمارگرانه نظام سرمایه داری را که مسبب اصلی فقر، ناامیدی و دربدری انسانها بوده و بلایای فاجعه بار بعناوین مختلف از جمله خودکشی نتایج اعمال اوست، به داوری عمومی میکشانیم. در پایان و در قسمت دیگری، از آنجا که میباید اهمیت کار در آفرینش ثروت سرمایه داران بر ملا گردد، در مورد ارزش نیروی کار ملاحظات فشرده ای را طرح خواهم کرد. شایان ذکر است در زمان نگارش این مقاله بیست و پنجمین نفر از اداره تلفن و ارتباطات در منطقه "بروتاین"، در خانه اش خود را حلق آویز میکند و جان میسپارد. وی در نامه ای علل خودکشی را مشکلات و ناامیدی کار ارزیابی مینماید (1).

2

مطابق آمار موجود، فرانسه کشوری است که بطور متوسط سالی یازده هزار از شهروندان آن با دست خود به زندگی خویش پایان میدهند (2). ولی امروزه ما با انسانهایی روبرو هستیم که علل خودکشی خود را با نوشته هاییکه از خود بجای میگذارند، تبعیض، مشقت و ناامیدی های کاری ابراز میدارند. بعنوان نمونه فقط در شرکت و یا اداره تلفن و ارتباطات فرانسه 25 نفر از کارکنان آن به حیات خود خاتمه داده اند. بنا بگفته روزنامه "اومانیتته": «این شرکت عظیم بوسیله روسای خود همواره خودکشی ها را از چارچوب معضلات کاری خارج میساخت و آنرا امری شخصی تلقی می نمود. ولی بیست و سومین نفر زن جوان 32 ساله ایست که در جلسه تصمیم گیری و سازمانیابی جدید در رابطه با حوزه خویش شرکت داشت. ولی بلافاصله پس از خروج از جلسه، خود را از پنجره اداره به بیرون پرتاب میکند و جان میسپارد.» (3).

از این تاریخ است که مسئولان اداره تلفن و ارتباطات فرانسه "فرانس تلکوم" و نیز رهبران دولت مجبور میگرددند مسائل را با دیده دیگری بنگرند و در برابر واقعیت های انکارناپذیر از فریب و ریا دست برداشته و خودکشی ها را در محدوده مشکلات شخصی ارزیابی نکنند. در چنین رابطه ای باز معضل حذف فیزیکی اوج بیشتری مییابد و بیست و چهارمین کارگر "فرانس تلکوم" در تاریخ دوشنبه 28 سپتامبر خود را از پل اتوبان به پائین پرتاب میکند. «در ماشین وی نامه ای بعنوان خداحافظی به همسرش یافت میگردد. در آنجا علل خودکشی خود را فضای سخت و طاقت فرسائی میداند که در محیط کاری حاکم بود. وی 51 سال داشت و صاحب دو فرزند بود. قابل به تذکر است که او در همان بخشی فعالیت داشت که کارگر همکارش نامه سرگشاده ای خطاب به مدیرکل "فرانس تلکوم" با نام "دیدو" و با شماره کد 5403 مینویسد و در تاریخ 15 سپتامبر 2009 در روزنامه "اومانیتته" بچاپ میرسد. "لوسی ین هیسلر" سندیکالیست س - ژ - ت که در همان منطقه فرانس تلکوم کار میکند اظهار داشت: "چند هفته قبل از بخش خدمات تکنیکی به حوزه اطلاعات تجاری نقل مکان نمود ولی فضای آلوده و مسموم کننده ی کار ما است که موجب اینگونه فاجعات اسفبار میشود. در واقع از زمانیکه خصوصی سازی در شرکت "فرانس تلکوم" صورت پذیرفته، فضای اختناق کاری حاکم گشته است..... اینگونه اقدامات از طرف کارکنان

شرکت ما، دنباله سیاستی است که مستقیم از فشار سرچشمه میگیرد. "سباستیان کروزیه" فعال سندیکائی دیگر از (س - اف - ای ، س - ج - س) که نیز در همان بخش به کار اشتغال دارد عنوان داشت که همکار از دست رفته ما "وضعیت بحرانی کارش را به شرکت اعلام داشته بود". در ضمن همسر وی در یک مصاحبه رادیوئی با "آر تی ال" بروشنی دلیل مرگ شوهرش را از زاویه شغلی توضیح میدهد و می افزاید: "او عصبی نبود، بر عکس با احساس های انسانی خویش به زندگی عشق میورزید. او با من همواره در مورد سازمانیابی نوین شرکت "فرانس تلکوم" صحبت میکرد. ولی تغییر وضعیت وی بدون اینکه در انتخاب آن دخالتی داشته باشد، او را بسوی مرگ کشاند» (4). باید خاطر نشان ساخت که روزنامه "اومانیته" مسائلی را در رابطه با خودکشی ها در سایر نهادهای اجتماعی برملا میسازد. روزنامه مذکور مینویسد: «از اواخر سال 2006 از آنجا که ما در ماجرای خودکشی های وسیع کارگران و کارکنان وزارتخانه ها، شرکت ها و واحدهای تولیدی بودیم، همراه با نمایندگان سندیکاها و پزشکان متخصص در امور خودکشی ناشی از کار، گروهی را تحت نام "عناصر شناخت و آگاهی برای پیش گیری از بحران خودکشی" ایجاد مینمائیم. جمع یاد شده نتایج تحقیقات خود را بعد از دو سال فعالیت مستمر به "کمیته مرکزی بهداشت و امنیت" (س - س - اچ - اس) بتاريخ اول اکتبر 2008 قرار میدهد. تحقیقات یاد شده مورد تایید کمیته قرار میگیرد. گروه مذکور در فعالیت دو ساله خود خاطر نشان میسازند: "در مورد خودکشی ها نمیتوان ارزیابی دقیقی از تعداد حقیقی آنان در سال ارائه داد. ولی بطور کلی در بخش کارکنان خدمات و تدارکات محیط زیست تعداد قربانیها اعجاب انگیز است. در این بخش ها بین 250 تا 150 نفر به خودکشی روی میآورند که از میانشان 15 تا 20 نفر جان خود را از دست میدهند. تحقیقات نشان میدهد که نرخ و در صد کسانی که دست به خودکشی میزنند در بین ماموران و کارکنان وزارتخانه ها غیر قابل تصور است. یعنی از هر صد هزار جمعیت بالغ فرانسه 25 نفر به خودکشی روی میآورند.... در سال 2006 ، هیجده نفر از ماموران وزارتخانه ها بر اثر خودکشی جان باختند. سندیکای س - ژ - ت در تحقیقات خود آمار خودکشی ها را از سال 2004 ، شصت و هفت نفر اعلام میکند که 26 نفر در سال 2008 و 11 نفر دیگر از اوائل ژانویه 2009 جان خود را از دست داده اند. سندیکای س - ژ - ت از سال 2004 از مقامات مربوطه، تقاضای گروهی را جهت تحقیق و سرشماری دقیق خودکشی ها ناشی از کار، پیشنهاد میکنند. ولی پیشنهاد یاد شده از همان آغاز مورد توافق مقامات قرار نمیگیرد زیرا آنها، خودکشی ها را امری شخصی تلقی نموده و رابطه آنها با محیط کار نفی میکنند. ولی با اصرار سندیکای س - ژ - ت به "کمیته مرکزی بهداشت و امنیت"، گروه در سال 2006 ایجاد میگردد.... این روزنامه از طرف کمیته مرکزی بهداشت و امنیت عنوان میدارد: "تحقیقات نشان میدهد که در محدوده کار، شرایط نامطلوب کاری میتوانند نقش مهمی در خودکشی داشته باشند.... مدارک تهیه شده از گروه کار در رابطه با خودکشی برملا میدارد که فاکتورهای اجتماعی در این امر دخالت دارند. فشارهای عظیمی که بر کارگران وارد میشود و موجبات خودکشی آنها را فراهم میسازد، غالبین از کارگران با استعداد و حرفه ای میباشند که تابئ تحمل تبعیض و ناملایمات را ندارند.... تحقیقات ثابت میکند که همکاران و اطرافیان در محیط کار، نقشی در خودکشی ندارند.» (5).

خانم "فلورانس بگ" روانشناس در امور کار معتقد است: «مسئله خودکشی در رابطه با کار به همه ما انسانها مربوط میگردد و ثابت میکند که نه کار و نه اطرافیان و همکاران قادر نیستند از محافظت کنند. ثابت میشود که شرایط سخت و دشوار کاری نابودمان میسازد. کارگران و مزدبگیران شرکت ها را نمیتوان بمتابه ابزار و شی عظیم مکانیکی در نظر گرفت.... پس از خودکشی ها و

در چارچوب بحران صنعتی موجود، باید با سازماندهی بهتر در سطوح مختلف، مناسبات خود را با کار انسانی تغییر دهیم و بصورت ریشه ای در مورد آن بیاندیشیم. مفاهیم کار را باید بصورت زنده در برابر خود قرار دهیم، عملی که روح و روان از آن برمیخیزد». کریستف دژور، روانکاو دیگری در امور کار به روزنامه "اومانیته" میگوید: «در فرانسه پدیده خودکشی به دلیل کار، اغلب کارکنان کشاورزی را شامل میگردید، جائیکه محیط کار، محل زندگی را هم تشکیل میدهد. یکی از دلایل عدیده ای که خودکشی کارگران کشاورزی را فراهم میسازد، منزوی بودنشان از محیط های اجتماعی است. امروزه نیز بسیاری از خودکشی ها در سایر بخشهای تولید اجتماعی بر همین مبناست و آن تنهایی است که از اواخر سالهای 90 آغاز گردید و در حال گسترش است. مطمئن بسیاری از خودکشی ها در گذشته بعلت سختی و مشقت فعالیت های حرفه ای بوده است، ولی هرگز در محل کار صورت نمیگرفت. در صورتیکه امروزه خودکشی ها نیز در محل کار انجام میگیرد. اگر در سابق کارگری خود را در جنگل حلق آویز می نمود، دلیل آن نامعلوم و پیچیده میگردید. لیکن امروزه کارگر در محل کار به خودکشی روی میآورد و با چنین اقدامی فقط مسئله کار میتواند علت خودکشی قلمداد شود. مضاف اگر هم خودکشی در مکان دیگری غیر از محل کار انجام میگیرد، همانند بعضی از کارگران شرکت "فرانس تلکوم" در شهر مارسسی، قبل از پایان دادن به زندگی، نوشته ای برجای گذاشته و دلیل آنرا شرایط سخت کاری عنوان میسازند... برای پیشگیری از خودکشی باید کارکنان نسبت بیگدیگر وفادار بمانند و متحد و غمخوار یکدیگر باشند. زمانیکه فردی در محیط کار زیر رگبار آزارهای روانی و تبعیض و نا عدالتی قرار میگیرد، منزوی میشود و جایی برای خود در محیط کار احساس نخواهد کرد. وقتیکه شما زیر فشار آزارهای فوق قرار دارید و دیگران هیچ عکس العمل از خود نشان نمیدهند، فاجعه ی خودکشی گسترش بیشتری مییابد، این مسئله متأسفانه تازه گی دارد و عدم همبستگی را بهمراه میآورد و به وحدت جمعی ضربه خیانت باری وارد میگردد... اگر کسی مشکلات کاری داشته باشد، مشکلات مذکور به کانون خانواده به همسر و فرزندان نیز انتقال مییابد و عکس آنهم صورت میگیرد. زیرا از دیدگاه روانشناسی محیط کار و زندگی خصوصی مستقل نیستند و بیکدیگر گره خورده اند.» (6). همین روزنامه در تاریخ 30 سپتامبر از جانب سناتور حزب کمونیست فرانسه، خانم "آنی داوید" مینویسد: «تغییر موازین کاری خطائی بود که انجام گرفته است و کارگران را در مشکلات قرار داده است. اصلاحات اجباری که با نام مدرن کردن سیستم سرمایه داری صورت میگیرد باید بوسیله دولت سریع متوقف گردد.»

واقعیت اینست که نظام سرمایه داری، ستمگری را در بطن و ماهیت خویش نهادینه کرده است در غیر این صورت سرمایه داری وجود خارجی نخواهد داشت. ما امروزه بعضی از نظرات شایان اهمیت "میشل فوکو" را در مورد نظام سرمایه داری عملن تجربه نموده و با گوشت و پوست خود احساس میکنیم. یکی از این نظرات پست مدرنیسم است. زیرا امروزه ثابت میشود که چگونه مدرنیسم سرمایه داری جان انسانها را میگیرد و آنها را به نابودی میکشاند. "میشل فوکو" در مورد نوع ستم، آزار، دیکتاتوری و تبعیض به نظر دیگری نائل میآید و آنرا اشاعه میدهد مبنی بر اینکه منبع سیستم سرمایه داری از ابزار فکری استفاده خواهد کرد و فشار و دیکتاتوری و آزار و ستم را در چنین مسیری پیش خواهد راند. "فوکو" علاوه بر فلسفه در چارچوب روانشناسی اجتماعی کار و فعالیت می نمود. از این نظر است که ما فعالین جنبش کارگری میباید بر افکار فوکو تعمق بیشتر نمائیم تا از این طریق با اشکال جدید استثمار نظام نئولیبرالی آشنائی بیشتری یابیم. قبل از اتمام این قسمت از مقاله به نظرات خانم "هلن سیکسوس"، نویسنده و

فیلسوف در مورد خودکشی های کارگران و حقوق بگیران میپردازیم. خانم هلن عقاید خود را با صراحت هر چه تمامتر ارائه میدهد و با روزنامه "اومانیته" به گفتگو می نشیند:

«ما با خودکشی های حقیقتن خونبار مواجه هستیم. عمل مذکور قتل و آدمکشی است. قتلی که با شرارت و تباهی شدیدی صورت میگیرد. عبارت دیگر همه چیز آماده میشود تا کارگران خود را حذف نمایند. حذف از کار و اشتغال، حذف از روح و جسم و جان..... فاجعه ی "فرانس تلکوم" با اینهمه بیرحمی در سایر کانون های کاری نیز عملی میشود. من متعلق به دانشگاه هستم. دانشگاه در شرایط کنونی دو برابر این خشونت ها را متحمل میگردد.... بخت برگشتگان یا استثمار شونده گان از حکومت و وزارت این پیام را میگیرند: "با دستان خود، سرتان را قطع کنید"، "خودتان را در سکوت نگهدارید" و به کارکنان فرانس تلکوم میگویند: "خودتان را نابود سازید". پشت سر چنین اوامری، رنج و محنت نهفته است. رنج و محنتی که با سابق تفاوت هائی دارد. کار بیشتر، بیکاری، مهاجرت و تغییر روشهای کار در دل کار. اینگونه برای ما راه بی برگشتی ایجاد میکنند و همه امکانات در رابطه با مناسبات انسانی سد میگردد. ماشین ضد بشری عمیقن فعال است و بخوبی سازماندهی گشته است.

در دانشگاه هم اکنون برنامه ای را وارد کرده اند بنام "د - ار - هاش" یعنی مدیریت منابع انسانی. این را از آمریکا وارد کرده اند و میخواهند انسان را بمثابه شی بکار گیرند..... چیزی که مطلقن نفرت انگیز و حالت انزجار دارد. آنها ما را بعنوان ابزار در نظر میگیرند و تغییرات کاری را "مدیریت منابع انسانی" مینامند. در واقع در پس بحران اقتصادی، بحران مدرنیسم موجود است. همه میدانند که در دانشگاه هیچ تحقیق و فعالیتی بدون آزادی اندیشه نمیتواند تحقق یابد. بنابراین آنچه که حذف میشود، آزادی است. دیگر آزادی موجود نیست، نه در دانشگاه و نه در نهادها و شرکت های کاری. ما کارکنانی در خدمت ماشین کاری هستیم. کارکنانی که بمثابه قطعات شی، خرد میشوند و افسرده گی در درونشان حاکم میگردد. بعنوان مثال در ماه ژوئیه قانون "بسیج" یا "متحرک" را به اجرا میگذارند و با این روش کسی قادر به مانور اندیشه نیست. یعنی از قبل همه آزادیها سلب شده است. این قانون باعث میگردد که انسان همچون شی خرد شده، در هر مکانی جابجا گردد، همانند پیچ و مهره باز و بسته شود، بدون اینکه حیات و زندگی آن مورد بررسی قرار گیرد و کیفیت خانواده گی و نیازهایش در نظر گرفته شود و اگر نپذیریم و سه بار این عمل تکرار شود، از کار برکنار خواهد گشت. این است سیاست "بسیج و تحرک".

هلن سیکسوس، سیستم کاری "فرانس تلکوم" را جنایتکارانه خواند. وی در پایان سیاست نیکلا سارکوزی در رابطه با برنامه های کاری را عجایب روزگار تلقی نمود. زیرا این واقعیت دارد که استثمار وحشیانه در محیط کار همواره موجود بود ولی از زمانیکه سارکوزی به قدرت رسید همه آزادیهای ظاهری در لابلای سیاست ها و برنامه هایی که بویژه هلن سیکسوس در فوق طرح کرده است، بشکل خاصی حذف شده اند و محیط کاری بیش از پیش مبدل به دیکتاتوری، خفقان و اختناق مملو از تبعیض شده است. نیکلا سارکوزی میگوید کار بیشتر انجام دهید تا سود بیشتری عایدتان گردد. طرح این مسئله برای کارگران و کارکنان نهادها و شرکت های اجتماعی بیانگر بزرگترین بدبختی و سیه روزی است. مثل اینکه به کارگران بگوئیم که کار شما مترادف با سود است. در صورتیکه میدانیم فعالیت کاری بینهایت بیش از آنست. کار مترادف با شجاعت، خشنودی، آفریده گی و زیبایی است.»(7).

در قرن بیست و یکم تشدید تضادهای طبقاتی بسی شدیدتر از قرن بیستم است. در چنین راستائی است که از ابتدای قرن حاضر شاهد اعتراضات گسترده ای علیه بنیادهای نظام ستمگر سرمایه داری میباشیم. تظاهرات وسیع و حتا میلیونی، تسخیر بعضی از واحدهای تولیدی و بالاخره فدا کردن جان و همه علائق زندگی و... کارنامه آغازین قرن بیست و یکم علیه سیستم ستمگری سرمایه داری است. در صورتیکه قرنی را که پشت سر گذاشته ایم، جوهر اساسی اعتراضات بیش از پیش در جهت کسب دموکراسی بورژوائی خلاصه میگردید و یا از حاکمان و دولتمردان میخواستند که موازین آنرا محترم شمارند. شیوه مذکور، خطوط سیاسی غالب را تشکیل میداد و نیز مطالبات اقتصادی کارگران بجز در مواقع و شرایط ویژه، از حوزه های محدود خویش فراتر نرفت. ولی امروزه مطالبات طبقاتی در روند اصلی و حقیقی آن قرار میگیرد و عامل اساسی تضاد یعنی کار و سرمایه را تجلی بخش مبارزات مینماید و دیوار توهم نسبت به دموکراسی بورژوائی که از سالها قبل بخصوص در سده ی حاضر به ورشکستگی مطلق گرفتار است، بمثابه ایده مخربی از افکار و اذهان زوده میشود. دیگر نفی نیروی سرمایه در فریادهای اعتراض آمیز کارگران و زحمتکشان سراسر جهان قرار دارد و وجه غالب را در پیشبرد مبارزات برجسته میسازد. قربانیهایی که در فرانسه و سایر کشورهای جهان صورت میپذیرد و پیکار طبقاتی از آن نتیجه میگردد، عاملی است که ما را وا میدارد کمی به ریشه های آن نظر افکنیم و بطور فشرده به مفاهیم نیروی کار و سرمایه بپردازیم.

واقعیت اینست که تضاد بین کار مولد و غیر مولد موجب تضاد و چالش های اجتماعی میشود. تضادی که از بطن نظام سرمایه داری برمیخیزد. زیرا نیروی کار تولید ارزش میکند که محتوای آن در درون محصول نهفته است و عبارت دیگر در داخل بارآوری تولید مادی و فکری جای کرده است که موجب ارزش اضافی میگردد. نیروی کار دارای ارزش است و سیستم سرمایه داری آنرا می رباید و میدزدد و بخش اضافه آنرا اندوخته میکند. مارکس جهت طرح ارزش اضافی نیاز داشت که ابتدا مفهوم ارزش را مورد ارزیابی و تحلیل اقتصادی قرار دهد زیرا فقط نیروی کار است که ارزش می آفریند. ولی نیروی کار برای ارزش آفرینی باید به کالا مبدل گردد. در اینجا نیز نیروی کار به دوگانگی و تضاد میرسد زیرا در رابطه با فروشنده آن یعنی کارگر، نقش کالائی مییابد و برعکس نزد خریدار یعنی سرمایه دار، حکم سرمایه را دارد. نتیجه آنکه در بستر سیستم سرمایه داری به هر جا پا نهیم با تضاد و تناقضات پوشیده و عریان روبرو خواهیم گشت. زمانیکه سرمایه مذکور در دست کارفرما از شکل پولی آن خارج میگردد و در تولید تجسم مییابد به نیروی بارآور و یا عبارت دیگر بخشی از نیروی مولده اجتماعی را تشکیل میدهد که شامل ارزش کاری آن نیز مییابد. ولی در چارچوب نظام سرمایه داری بهای نیروی کار که خود را بصورت دستمزد و یا حقوق نشان میدهد، حاوی همه ی ارزش تجسم یافته در تولید نیست. بنابراین نیروی کار بخشی از ارزش خود را از دست میدهد و نظام سرمایه داری آنرا در صندوق مبارک خویش واریز میکند. مارکس خاطر نشان میسازد: «اگر مثلا ارزش روزانه نیروی کار برابر 3 مارک باشد که محصول کار پنج ساعته است، در پیمان میان خریدار و فروشنده همین مبلغ بمثابه قیمت یا دستمزد کاری قرار میگیرد که مثلا ده ساعت طول میکشد. چنانکه فرضا چنین پیمانی با 50 نفر کارگر منعقد شود، اینان باید مجموعا طی یک روز 500 ساعت کار به خریدار تحویل

دهند که نیمی از آن یعنی 250 ساعت کار، برابر با 25 روزانه کار، صرفاً متضمن اضافه کار است.» (8).

نتیجه آنکه نیروی کار کارگران و کارکنان نهادهای تولیدی و شرکت های دیگر اجتماعی از زاویه ارزشی آن کوچکتر از ارزش واقعی نیروی کاری است که در محصول به هر شکلی (فکری و یا مادی) تجسم یافته است. زیرا صاحبان سرمایه آنها تصاحب میکنند و این همان چیز است که ما آنها ارزش اضافی مینامیم. ارزش فوق بشکل سرمایه بارآور و یا سرمایه مولد متجلی میگردد. لذا زمانیکه در مناسبات اقتصادی از سرمایه مولد و یا بارآور صحبت بمیان میآوریم، منظور آن ارزشی از کالای سرمایه داریست که در پروسه تولید و باز تولید، منجر به ارزش اضافی میشود. در یک کلام بقول مارکس: **«محصول، تنها کالا نیست بلکه کالائی است که با اضافه ارزش بارور شده است.» (9).**

از اینجاست که تضاد اساسی نیروی کار و مناسبات سرمایه داری بصورت کار و سرمایه در برابر یکدیگر قرار میگیرند. یکی کار مولد و دیگری غیر مولد که مترادف با استثمار سرمایه از کار است و ماهیتی دوگانه دارد. زیرا از یکطرف ارزش کاری او در تولید چه مادی و چه فکری جنبه اجتماعی میگیرد و نه فردی و از طرف دیگر با تولید ارزش اضافه که نتیجه کار فردی اوست، در تولید نهفته است. برخورد صاحبان سرمایه یعنی نیروهای غیر مولد در برابر دوگانگی کار مولد بر مبنای استبداد و فشار روزافزون صورت میگیرد. بنابراین ارزشی که بقول مارکس نتیجه کار عینیت یافته است، در دو زمان تدقیق میشود. یکی زمان کار لازم و دیگری در چارچوب زمان کار اضافی است. هر چه سرمایه داری رشد بیشتری مییابد، زمان کار لازم رو به نقصان می نهد و بر عکس بر کار اضافی که در واقع بیانگر ارزش اضافه است افزوده میگردد. نتولیرالیسم امپریالیستی که در بطن اقتصاد پیشرفته کنونی سرمایه داری سر برون آورده است، دقیقن با سرعت هر چه تمامتر در چنین راستایی حرکت مینماید و اهداف خود را بر همین مبنای پیش میبرد. بنابراین تشدید شکاف بین کار لازم و کار اضافه در پروسه تولید و باز تولید یکی از اهداف شاخص نتولیرالها در بطن مکانیزم اقتصاد نظام سرمایه داریست. تضاد ذکر شده حیات روزمره کارگران و مزدبگیران را تحت شعاع خویش قرار میدهد و نتایج آنها در عرصه های زندگی اجتماعی ظاهر میسازد که بصورت فشارهای روحی و روانی تبارز مییابد. این مسئله ثابت میکند که هر چه سرمایه داری رشد بیشتری میکند، درجه استثمار از نیروی کار باشکال مختلف افزایش مییابد. به دیگر سخن وحشی گری با سیاست دیگری و با روش زیرکانه ای، کارگران و زحمتکشان را به فقر و نیستی سوق میدهد و یا بشکل خودکشی، جان آنان را میگیرد. لذا خودکشی کارگران و کارکنان نهادهای اجتماعی در شرایط زمانی کنونی یعنی در عصر نتولیرالیسم امپریالیستی تصادفی نیست بلکه دقیقن از بطن نظام اقتصاد سرمایه داری سرچشمه میگیرد و زندگی نیروهای کار را که آفریننده ارزش اند، تخریب میکند و روح و روان را ویران میسازد. سیستم سرمایه داری، نیروی کار انسانی را بمتابه نیروی مولده، در دوگانگی رها نموده و مطابق با اشارات فوق رشد سرمایه بمراتب موجب تعمیق دوگانگی میگردد. مارکس در کتاب "گروندیسه" به توضیح این شکاف پرداخته و عنوان میدارد که به دلیل همین دوگانگی، انسان قادر نیست با شرایط تولید سرمایه داری رابطه برقرار نماید. مناسبات او ظاهری است و نه واقعی زیرا وی پروسه تولید را از آن خود نمیداند با آنکه آفریننده واقعی آنست. از این نظر ذهنیت و عینیت انسانی در چالش و تضادی آشکار دست و پا خواهد زد و از دیدگاه روانی تخریب میشود.

این نظام سرمایه داری است که موجود زنده را به پریشانی میکشاند و وی را بمثابه شی که فقط مصرف کننده است رها میسازد. انسان در انزوای خود غوطه ور میگردد و لذا بستر مناسبی برای خودکشی آماده میشود. پس نظام سرمایه داریست که با نادیده گرفتن ارزش های انسانی و ارزش آفرینی نیروی کار، به قتل و کشتار آنان کمر همت می بندد. در پایان باید اضافه نمایم که به دلایل اقتصادی فوق که بصورت فشرده عنوان شده است، دموکراسی بورژوائی رنگ باخته است و نمیتواند در هیچ شرایطی معتبر باشد. کسانی که هنوز بدان می اندیشند، آگاهانه و یا ناآگاهانه بصوف بورژوازی پیوسته اند. بر عکس فقط سوسیالیسم بعنوان تنها آلترناتیو میتواند تضادها و تناقضات اجتماعی را در تمامی عرصه های اقتصادی از جمله کار لازم و کار اجتماعی از بین ببرد و روح و روان انسانی را شادابی بخشد. جایی که دیگر از خودکشی نیروهای کار به دلیل رنج و مشقت کاری صحبتی نخواهد بود. مارکس مینویسد: **«در جامعه آینده ای که در آن اختلاف طبقاتی از بین رفته و دیگر طبقه ای وجود نداشته باشد، مصرف وابسته به حداقل مدت برای تولید نخواهد بود. بلکه مدتی که وقت تولید اشیاء مختلف می شود، توسط مفیدیت اجتماعی آنها تعیین خواهد شد.»(10).**

این حداقل مدت همان زمان لازمی است که در فوق بدان اشاره نموده بودم. مارکس در اینجا به صراحت میگوید که با محو طبقات، دوگانگی زمان لازم و کار اضافه از بین میرود و مصارف تولیدی از روی نیاز و مفید بودن آن متعین میگردد و نه بر مبنای کسب سود و ثروت.

منابع:

1-Libération , Vendredi 16 Octobre 2009

2-Le Figaro , samedi et Dimanche 3-4 octobre 2009

3-L'Humanité , Lundi 14 Septembre 2009

4-L'Humanité , Mardi 29 Septembre 2009

5-L'Humanité , Lundi 21 Septembre 2009

6-L'Humanité , Lundi 28 Septembre 2009

7-L'Humanité , Mercredi 30 Septembre 2009

8- سرمایه "کاپیتال" - کارل مارکس ، جلد دوم. مترجم: ایرج اسکندری

9- همانجا

10- فقر فلسفه - کارل مارکس ، مترجم: آرتین آراکل

25 اکتبر 2009

